

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

پیرامون آیه شریفه «يَمَّا فَضِّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» به قرینه آن دو آیه قبلی (که شبیه همین تعریف در دو آیه قبلی وجود دارد) عرض کردیم که؛ اولاً این تفضیل، تفضیل ذاتی نیست، که خداوند رجال را ذاتاً بر نساء تفضیل داده باشد، ثانیاً مقصود از این «يَمَّا فَضِّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» همان است که در آیه ارث عنوان شده که در آن جا چون خداوند یک گشایشی را برای مردان قرار داده، از این استفاده می شود که در این جا هم قوام بودن، معلول همین جهت است.

دلیل دیگر بر عدم تفضیل ذاتی آیه

قبل از ورود به روایات، یک دلیل دیگر داریم بر اینکه این تفضیل در اینجا تفضیل ذاتی نیست و آن این است که ادامه آیه دارد «وَيَمَّا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ». این ادامه، یا جزء العلة است یا خودش یک علت مستقله است. در هر دو صورت، باید بین این دو تا تناسب و سنخیتی باشد. آیه می فرماید: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»، بعد می فرماید: «يَمَّا فَضِّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَيَمَّا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ»، در آیات شریفه و در روایات آن چه مسلم است این است که بین علت و معلل باید یک تناسبی وجود داشته باشد. همچنین اگر در یک موردی دو علت مستقل ذکر شد، یا دو جزء از علت بود، باید یک تناسب و سنخیتی بین آنها باشد.

اینجا در این که آن دنباله آیه «وَيَمَّا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ» خودش علت مستقله است یا عنوان جزء العلة را دارد، بحثی نیست که مردها قوام بر زن ها هستند، یک جهتش این است که به خاطر آن انفاقی که بر زن ها می کنند، اگر ما این تفضیل را، این جا تفضیل ذاتی بگیریم و بگوییم «يَمَّا فَضِّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» مراد تفضیل ذاتی است، ذات مردان بر ذات زن ها تفضیل دارد، بین این و بین «وَيَمَّا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ» چه تناسبی وجود دارد؟! بین تفضیل ذاتی و انفاقی که مردها بر زن ها می کنند تناسبی وجود ندارد.

آیه می فرماید که مرد قوام بر زن است به دو دلیل: اولاً تفضیل ذاتی دارد، ثانیاً انفاق بر زن ها می کنند. به نظر می رسد که این هم خودش مؤید یا یک دلیلی است بر این که ما نمی توانیم تفضیل در این آیه را، تفضیل ذاتی بگیریم، چون بین تفضیل ذاتی و بین انفاق از اموال، هیچ تناسبی وجود ندارد. مثل این که فرض کنیم آیه بفرماید «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»، چرا؟ در مقام استدلال مثلاً دو تا علت در کنار هم ذکر شود که این دو علت هیچ تناسبی بینشان وجود نداشته باشد، تناسب بین علت و علل یا

اجزاء و علت یک چیزی هست که بالاخره در جای خودش گفته‌اند باید وجود داشته باشد.

یک نکته در فقه الحديث خیلی مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ گاهی اوقات در فقه الحديث در یک روایتی امام (علیه السلام) حکمی را بیان می‌کند، بعد یک علتی را ذکر می‌کند. علت یا تعبدی است یا غیر تعبدی است. در علت تعبدی ما کاری نداریم، اما آنجایی که علت غیر تعبدی هست، که غالبش هم همین است می‌گویند باید مقبول ارتکاز عقلاء باشد. مثلاً گاهی اوقات خداوند می‌فرماید که این کار حرام است «لأنه ظلم»، این «لأنه ظلم» را عقلا در ارتکازشان می‌پذیرند، اما اینجا اولاً تفضیل ذاتی با انفاق سنخیتی ندارد، باید بین علل و اجزاء علل سنخیت باشد. ثانیاً خود این تفضیل ذاتی با «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» این هم باز سنخیتی بین آنها نیست. چرا که این «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» اگر علتش یک امر ذاتی شد، این قوام بودن هم ذاتی می‌شود، یعنی ذات مرد و ذات رجال، قوام بر نساء هستند، نمی‌شود ما علت را یک امر ذاتی بگیریم، اما معلل یک امر ذاتی نباشد.

ما قوام بودن را به «ولایت» معنا نکردیم، و گفتیم «قوام»؛ یعنی قیام امور زنان در دائره زوجیت به دست مردان است. اما آنها که به «ولایت» معنا می‌کنند، این ولایت مگر یک امر جعلی نیست؟ یعنی شارع آن را جعل کرده، اگر از او بپرسیم که چرا مرد قیّم زن است؟ می‌گویند شارع قرار داده است. اگر شارع قرار داده، نیاز به جعل نداشت. اگر تفضیل ذاتی در کار بود، مثل اینکه انسان تفضیل ذاتی دارد بر حمار، وقتی تفضیل ذاتی دارد، قوام بر او هم هست ذاتاً، لذا نیاز به جعل ندارد.

ما وقتی آیه را می‌خوانیم «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»، اولین سؤال این است که شما که قوام را به معنای ولایت و سلطنت معنا می‌کنید، یعنی به نحو جعلی یا به نحو ذاتی؟ ظاهر حرفشان این است که می‌خواهند بگویند در دین اسلام خداوند مرد را قوام بر زن قرار داده، این قوام بودن به جعل خداوند است. اگر به جعل خداوند است، با تعلیلی که ما بخواهیم تفضیل را تفضیل ذاتی بگیریم، چه تناسبی دارد؟

اگر بفرمائید که خیر! آیه می‌خواهد قوام ذاتی را بگوید، «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» یعنی ذاتاً قوام هستند، کسی این حرف را نزده، خود این‌هایی هم که مسئله ولایت و سلطنت را در مفهوم قوام ذکر می‌کنند، خود این‌ها چنین حرفی را مطرح نمی‌کنند.

نکات

تا اینجا دو نکته را در بحث امروز اضافه کردیم، یک نکته اگر «بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» بخواهد تفضیل ذاتی باشد، با آن «بِمَا أَنْفَقُوا» تناسبی ندارد. نکته دوم؛ خود تفضیل ذاتی با مدعا که قوام بودن هست، اگر قوام را به معنای سلطنت معنا کنیم، چون این سلطنت یک سلطنت جعلیه از طرف شارع مقدس است، با این هم سازگاری ندارد. شما ببینید خداوند پدر را ولیّ بچهاش قرار داده، پدر بر بچه خودش ولایت دارد، این ولایت، یک ولایت جعلی است، اما این‌جا می‌توانیم بگوییم چون پدر ذاتش با بچه فرق و تفضیل دارد، پس پدر ولایت دارد، نمی‌شود این حرف را زد.

بنابراین این‌ها شاهد بر این است که قوام؛ یعنی همان قیومیت در امور زوجیت، دیگر این «فَضَّلَ اللَّهُ» تفضیل ذاتی نیست. خدا می‌فرماید در مقابل این که من در ارث یک عنایت زائدی به شما کردم و گفتم مردها بیشتر ببرند، از آن طرف هم شما را موظف کردم که برای زن‌ها قوام باشید و امور آن‌ها را عهده‌دار باشید. این معنا با «بِمَا أَنْفَقُوا عَلَيْهِمْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ» هم کاملاً سازگاری دارد.

دقت کنید؛ «فضیلت» با مسئله «حق» خیلی فرق دارد. پدر، پدر انسان است، انسان باید او را احترام کند، نسبت به او حسن سلوک داشته باشد، این‌ها یک حرف دیگری است. اما ممکن است این که پدر ولایت دارد، علتش به این برگردد که پدر یک فضیلت ذاتی بر پسر دارد.

اما اینجا فضیلت، جعلی است، حالا که جعلی شد باید بقیه‌اش هم جعلی باشد، یک امر ذاتی نمی‌تواند دلیل باشد بر یک امر جعلی و اعتباری. اگر ما بخواهیم این تفضیل را در این‌جا تفضیل ذاتی بگیریم نمی‌توانیم قوام را هم به قوام اعتباری و جعلی معنا کنیم، بلکه آن هم باید قوام بودن ذاتی معنا دهد.

روی این نکاتی که عرض می‌کنیم دقت کنید، گاهی اوقات بعضی از این نکات محصول خیلی از دقایقی است که در طول ممارست با فقه و اصول و حدیث و این‌ها در ذهن انسان مرکوز شده، شما هم کم کم به این نکات می‌رسید که در باب تعلیم، این ضوابط و جهات وجود دارد.

مرحوم قاضی ابن براج (که از فقهای خیلی بزرگ بوده) در کتاب مهذب، در معنای قوام می‌فرماید: «إنهم قوامون بحقوق النساء»، بعد حقوق نساء را معنا می‌کند «التي لهن علي الأزواج» حقوقی که برای زن‌ها بر گردن ازواج است. یعنی قوام را در دایره زوجیت می‌آورد.

قُطب راوندی در کتاب فقه القرآن می‌گوید «و القوام علي الغير هو المتكفل بأمره من نفقة وكسوة و غیر ذلك»؛ اصلاً قوام را آورده در دایره زوجیت.

نظر علامه طباطبائی در استفاده عموم از آیه قوام بودن رجال

این‌جا یک بحث دیگری که مطرح است این است که اگر گفتیم «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» این مربوط به امور زوجیت است، این «بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»، علتی است که در آیه ذکر شده، آیا ما می‌توانیم این علت را طبق قاعده‌ی «العلّة تعمم» بگوییم که از این علت ما استفاده عمومیّت کنیم و بگوییم دیگر این اختصاص به زوجیت ندارد، یعنی ما بگوییم آیه، قوام بودن در مورد زوجیت را می‌گوید، یعنی ما باشیم و «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»، می‌گوییم مربوط به زوجیت است، اما «بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ» تعلیلی است که موجب عمومیّت می‌شود. یعنی از این تعلیل استفاده کنید که در هر جایی، چه در زوجیت و چه در غیر زوجیت قوام است.

مرحوم علامه طباطبائی این نظریه را دارند و فرموده‌اند «و عموم هذه العلة يأتي أن الحكم المبني عليها غير مقصور علي الزواج»؛ عموم این آیه سبب می‌شود که حکم، یعنی حکم قوام، مقصور بر ازواج نباشد، . منحصر در دایره زوجیت نباشد، «بل الحكم مجعول لقبيل الرجال علي قبيل النساء»، گروه مردان بر گروه زنان قوام هستند، «من الجهات العامة التي تربط بها حيات قبيلين جميعاً»، آن جهات عامه‌ای که حیات هر دو گروه به آن مرتبط است، «كجهة الحكومة و القضاء». بعد در آخر می‌فرماید «و علي هذا، و قوله الرجال قوامون، ذو إطلاق تامة».

این فرمایش ایشان که بگوییم علت عمومیّت دارد، چون خدا تفضیل داده بعضی را بر بعضی، پس در همه جا، هم در دایره زوجیت مردها مقدم هستند و هم در دایره غیر زوجیت. آیا می‌شود چنین تعدی از این علت و عمومیّت از این علت را استفاده کرد یا نه؟

نقد استاد بر مرحوم علامه طباطبائی

این جا چند اشکال بر این فرمایش ایشان به ذهن می‌رسد:

اشکال اول؛ این است که ما در صورتی می‌توانیم تعدی کنیم که این «مَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» یک علت مستقل باشد.

در حالی که به یک ظهور قوی، کلمه واو که واو اقتضای به جمع دارد که می‌فرماید «وَمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ» این ظهور قوی دارد بر این که این «ما فضل الله» علت مستقلة نیست؛ بلکه مجموعه‌ش یک علت واحد می‌شود.

اشکال دوم: اگر این فضل، فضل ذاتی بود، بله، اگر ما بگوئیم «فَضَلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» تفضیل ذاتی است، اگر تفضیل ذاتی شد، اصلاً دیگر خودش معنایش این است که در همه امور، مردها بر زن‌ها تفضیل دارند، نیازی به تعدی وجود ندارد. در حالی که ما اثبات کردیم این فضل؛ تفضیل ذاتی نیست؛ مخصوصاً به همین اشکالاتی که اول بحث امروز گفتیم.

اشکال سوم: اگر بخواهیم در این جا بپذیریم که رجال بر نساء در جمیع امور قوامیت دارند؛ چون نظریه ایشان این است می‌فرمایند این قوام اختصاص به دایره زوجیت ندارد، بلکه در جهات عامه‌ای که مرتبط به هر دو گروه است مثل حکومت و قضا جاری است، اگر ما بخواهیم تعبیر ایشان را بگوئیم، حتی وزیر و نماینده و وکیل شدن در تمام جهات عامه‌ای که مربوط به هر دو قبیله است، مرد قوام بر زن است، اشکال این است که تخصیص اکثر لازم می‌آید. الان چقدر از امور هست که مربوط به جهات عامه است، اما مرد قوام بر زن نیست. گاهی اوقات زن هم قوام بر مرد می‌شود. یکی همان امر به معروف و نهی از منکر است که قبلاً آیه‌اش را خواندیم. در امر به معروف و نهی از منکر، آمر قوام بر مأمور می‌شود، ناهی قوام بر منتهی می‌شود.

بنابراین نتیجه می‌گیریم که این مورد، مسئله امر به معروف و نهی از منکر را باید تخصیص بزنیم. مسئله تعلیم و تدریس، این هم مربوط به جهات عامه است، بگوئیم مرد قوام بر زن است، یعنی زن نمی‌تواند به مرد تدریس کند و درس بدهد، از این هم باید تخصیص بخورد. زن نمی‌تواند وکیل از طرف مرد باشد، این هم باید تخصیص بخورد.

ما حقوق زیادی در معاملات و در مسائل اجتماعی داریم که آن جا برای ما روشن است که بین زن و مرد فرقی وجود ندارد، در آن جا، اگر ما بخواهیم این فرمایش ایشان را بپذیریم که قبیل رجال بر قبیل نساء در آن چه که مربوط به جهات عامه است، قوام است، این جا نتیجه‌گیری می‌شود که باید اکثر را تخصیص بزنیم. یعنی اگر یک کسی از اول تا آخر فقه را تورق کند می‌فهمد که چقدر این محتاج به تخصیص است.

اشکال چهارم: بالاخره ما می‌خواهیم آیه را تفسیر کنیم، ایشان می‌فرماید «فَضَلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»، اگر این را ما به عنوان یک تعلیل عام بگیریم، در این تعلیل عام که «فَضَلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» است این جهات عامه را شما از کجا آوردید؟ چون ایشان می‌فرماید: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ»، این ظهور در همین قیومیت در دایره زوجیت دارد، منتها می‌گوئیم این علت از آن عمومیت استفاده می‌شود، هم قوام بودن در دایره زوجیت و هم قوام بودن در غیر دایره زوجیت، دائره غیر زوجیت را در جهات عامه منحصر می‌کنند. خب اگر ما از آیه عمومیت استفاده می‌کنیم، انحصار در جهات عامه برای چه؟

عبارت ایشان این است: «بَلِ الْحَكْمُ مَجْمُوعٌ لِقَبِيلِ الرِّجَالِ عَلَيَّ قَبِيلِ النِّسَاءِ»، مجموعه رجال بر مجموعه نساء قوامیت دارند، «من الجهات العامة» از آن جهات عامه، کدام جهات؟ «الذي ترتبط بها حيات القبيلين معاً»، که حیات هر دو گروه مرتبط به اوست که جهت حکومت و قضاء است.

عرض ما این است که شما وقتی که می‌گویید «لا تأكل الرِّمَانُ لَأَنَّهُ حَامِضٌ»، بگوئید آقا از این حامض، عمومیت استفاده می‌شود، هر چیز ترشی را نباید بخوری. این کاملاً صحیح است. حالا اگر گفتیم «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»، اگر از این «مَا فَضَلَ اللَّهُ» عمومیت استفاده کردیم، بگوئیم آقا مردان بر زنان در همه امور تفضل دارند. نتیجه‌اش همین می‌شود. این که آن را فی الجهات العامة منحصر کنیم؛ این را ما از کجا آوردیم؟

بالاخره ما باید بحث صناعی کنیم، حق نداریم از خودمان یک عبارتی را اضافه کنیم، یا یک تعبیری را زیاد کنیم، بگوئیم آقا دو

راه است یا ما «[فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ](#)» در همان که ما عرض کردیم مربوط به مسئله ارث است و چیز دیگری نیست، یا «[مَا فَضَّلَ اللَّهُ](#)» یک عنوان ذاتی است و عمومیت دارد. جعلی که شما می‌گوئید عمومیت دارد؛ نتیجه عمومیتش این است که مرد بر زن در همه امور تفضیل دارد، چرا آن را به جهات عامه منحصر کردید.

اگر در یک خانه‌ای یک برادر و یک خواهری بودند، برادر و خواهر نزاعشان شد، بگوئید مرد قوام بر زن است، اگر برادر گفت این ظرف را این جا بگذار، خواهر گفت نه این ظرف را آن جا بگذار، اگر بگوئیم این علت عمومیت دارد وجه این که ما این را مقید به جهات عامه کنیم چیست؟ گفته «من الجهات العامة» یعنی این حکم را فقط در این دایره ایشان آوردند.

شما عبارت ایشان را دقت کنید. علامه یک آدم خیلی دقیقی بودند، ایشان می‌فرمایند «بل الحكم مجموع لقبيل الرجال علي قبيل النساء من الجهات العامة التي ترتبط بها حيات القبيلين جميعاً» ما می‌گوئیم من الجهات العامة را شما از کجا آوردید؟

شما اگر بگوئید «[بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ](#)» عمومیت دارد، ایشان می‌فرماید عمومیت دارد، فعلاً کاری به آن اشکال تخصیص اکثر و این‌ها نداریم، بگوئیم اگر عمومیت دارد در یک خانواده یک برادر و خواهر که یک جا زندگی می‌کنند برادر باید قوام بر خواهر باشد.

یک مرد و یک زن ولو این که زوجیتی بین آن‌ها نباشد، بگوئیم مرد هر چه گفت مقدم است، قوام است. طبق این عمومیت، آیه را چرا در جهات عامه مثل حکومت، قضاوت، جهات عامه‌ای که حیات این مجتمع رجال و مجتمع نساء به آن بستگی دارد، منحصر کنیم؟

بالاخره واقعاً هر چه ما دقت کردیم به اشکالات بیشتری برخورد کردیم، یعنی در این «[فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ](#)» هر چه دقت کردیم که این تفضیل، تفضیل ذاتی باشد، دیدیم اشکال علیتش بیشتر است، مخصوصاً با این توسعه‌ای که در عمومی که ایشان استفاده می‌کنند. عموم استفاده می‌کنند بعد در ادامه قید جهات عامه را می‌زنند، این اشکالات وارد می‌شود.

منتها در این جا در ذیل آیه شریفه یک روایتی باقی می‌ماند که در تفسیر ثقلین هست، که هم سنداً و هم دلالاً باید این را بحث کنیم. در جاهای دیگر بعضی از تعابیر هست، اما راجع به «[فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ](#)» همین روایتی است که از علل نقل می‌کند، که این را إن شاء الله فردا عرض می‌کنیم.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين